

چند روایت از شهریارنامه در ادبیات عامیانه ایران

رضا غفوری^{۱*}

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۹)

چکیده

شهریارنامه یکی از منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه با درون‌مایه جنگ‌های خویشاوندی است. در این منظومه، شهریار پس از ستیزی که با سام فرامرزمی کند، به حالت قهر از سیستان خارج می‌شود و به هندوستان می‌رود و در آنجا پس از نشان‌دادن هنرنمایی‌های خود، دوباره به ایران بازمی‌گردد و با خویشان خود روبه‌رو می‌شود. در شهریارنامه گذشته از شهریار حوادث متعدد دیگری برای افراد خاندان رستم رخ می‌دهد. همه دست‌نویس‌های شناخته‌شده شهریارنامه ناقص‌اند و آنچه تاکنون از این اثر انتشار یافته کمتر از یک‌سوم همه این منظومه است. متأسفانه در همه طومارهای نقالی شاهنامه - که تاکنون انتشار یافته - و نیز در مجموعه روایات فردوسی‌نامه، روایت مستقلی از پهلوانی‌های شهریار نیامده است و آنچه در این منابع درباره این پهلوان به دست ما رسیده منحصر به چند روایت کوتاه است. با بررسی نسخه‌نویافته‌ای از این منظومه می‌توان برخی روایات شهریارنامه را در کهن‌ترین طومار شاهنامه مشاهده کرد، با این تفاوت که نام برخی از قهرمانان روایت آن دگرگون شده است. در این مقاله نخست چکیده روایات شهریارنامه را برپایه دست‌نویس نویافته می‌آوریم، سپس بازتاب روایات این منظومه را در ادبیات عامیانه ایران بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: شهریار، شهریارنامه، کهن‌ترین طومار شاهنامه، ادبیات عامیانه.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان (نویسنده مسئول).

* Reza_ghafouri1360@yahoo.com

۱. مقدمه

شهریارنامه از منظومه‌های مفصل پهلوانی به زبان فارسی که به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده است و موضوع آن گزارش دلاوری‌های شهریار، پسر برزو در هند، ایران و مازندران است. از این منظومه تاکنون چهار نسخه شناخته شده است: الف) نسخه کتابخانه بانکپور به شماره ۱۷۹۸؛ ب) نسخه کتابخانه ملی با شماره ۲۴۷۵۰۷؛ ج) نسخه مؤسسه خاورشناسی تاجیکستان معروف به دستنویس «چایکین» به شماره ۳۲۵ Acad.II؛ د) نسخه کتابخانه بریتانیا به شماره Add.24095. همه این چهار نسخه ناقص هستند.

نخستین بار چارلز ریو^۱ (۱۸۸۱: ۵۴۲/۳)، برپایه بیتی از نسخه بریتانیا، گوینده شهریارنامه را سراج‌الدین عثمان‌بن‌محمد مختاری غزنوی، شاعر بزرگ قرن پنجم و ششم، معرفی کرد. آن بیت بدین شرح است:

چو مختاری آن بارور(متن: باور) داستان به نام تو گفت ای شه راستان

(مختاری، بی تا: گ ۳۱)

از آن‌جاکه ژول مول (۱۳۴۵: ۳۴-۵۳)، چند سالی پیش از پژوهش ریو، کار تصحیح شاهنامه را به پایان رسانده بود، در دیباچه کتاب خود، هنگام معرفی و بررسی حماسه‌های پهلوانی پس از شاهنامه، نامی از شهریارنامه نمی‌برد. ظاهراً مول در آن زمان، نامی از این منظومه نشنیده و یا به نسخه‌های آن دسترسی نداشته بود. پس از ریو، شماری از پژوهشگران غربی به تقلید از او، شهریارنامه را به عثمان مختاری نسبت دادند (نولدکه، ۱۳۸۴: ۲۳۶؛ ریپکا، ۱۳۸۳: ۱/ ۳۲۱؛ اته، ۲۵۳۶: ۵۷). در ایران هم این گفته ریو به بسیاری از کتاب‌ها و مدخل‌های دانش‌نامه‌ها وارد شد (صفا، ۱۳۵۴: ۳۱۱؛ خانلری، ۱۳۴۸: ۳۰۸؛ مصاحب، ۱۳۸۱: ۲/ ۱۵۱۵). روزگاری چند از انتساب شهریارنامه به عثمان مختاری نگذشته بود که عبدالمقتدر^۲ در فهرست خود، این منظومه را به فرخی سیستانی نسبت داد و مبنای گفته او، برخی ابیات نسخه بانکپور است که از شاعری به نام فرخی و ممدوحی محمود نام می‌برد، مانند بیت:

سر و تاج محمود بادا بلند کزو فرخی شد به تن ارجمند

(عبدالمقتدر، ۱۹۳۲: ۷۷)

گفتنی است در آغاز نسخهٔ اخیر، پادشاهی گمنام به نام عباس نیز مدح شده است که عبدالمقتدر حدس می‌زند فرد گمنامی که به این پادشاه ارادت داشته، احتمالاً نام محمود را به عباس تغییر داده است (یوسفی، ۱۳۷۳: ۸۰ پاورقی). فرضیهٔ انتساب *شهریارنامه* به فرخی سیستانی تنها میان دو خاورشناس، ریپکا^۳ و میلوش برسکی^۴، با قید احتمال و تردید پذیرفته شد (ریپکا، ۱۳۸۳: ۳۰۷/۱، ۳۲۱، ۳۳۰).

در رد انتساب *شهریارنامه* به فرخی سیستانی گذشته از اختلاف ویژگی‌های سبکی *شهریارنامه* و *دیوان فرخی*، می‌توان مواردی چند برشمرد: الف) در سراسر *دیوان فرخی* نه‌تنها یک‌بار به این منظومه اشاره‌ای نشده، بلکه از قهرمان آن شهریار هم نامی برده نشده است؛ حال آنکه از شماری پهلوانان *شاهنامه* یاد شده است؛ ب) در *مجموعه‌التواریخ* (۱۳۸۳: ۲) به شماری از منظومه‌های پهلوانی پس از *شاهنامه* اشاره می‌شود؛ اما از *شهریارنامه* نشانی نیست؛ ج) در *چهارمقاله* که برای نخستین‌بار شرح احوال فرخی می‌آید (نظامی‌عروسی، ۱۳۷۴: ۵۸-۶۸) هیچ اشاره‌ای به این منظومه نمی‌شود و در دیگر تذکرهٔ شاعران فارسی‌زبان نیز، نکته‌ای دربارهٔ انتساب *شهریارنامه* به فرخی نیامده است؛ د) برپایهٔ ابیات نسخهٔ کتابخانهٔ ملی، گویندهٔ *شهریارنامه* شیعه‌مذهب است حال آنکه فرخی سیستانی اهل تسنن بود.

همایی نخستین کسی بود که هنگام انتشار *دیوان عثمان مختاری*، در انتساب *شهریارنامه* به این شاعر تردید کرد و از همان ۹۲۵ بیت *شهریارنامه* که در اختیار داشت، شماری از عیوب ادبی را برشمرد و یادآور شد که این ایرادهای فنی از زبان ادبی و رسای عثمان مختاری به‌دور است (عثمان مختاری، ۱۳۹۲: ۷۸۹-۷۹۵). همایی پس از دسترسی به نسخهٔ چاپکین و بررسی دقیق‌تر *شهریارنامه*، انتساب این منظومه را به عثمان مختاری، با اطمینان خاطر بیشتری مردود دانست. مهم‌ترین دلایل همایی، یکی عدم سازگاری حوادث دوران پادشاهی علاءالدوله مسعودبن‌ابراهیم غزنوی با سرگذشت عثمان مختاری و بی‌مهری این پادشاه نسبت به آن شاعر بود و دیگر وجود ابیات سست و سرشار از ایرادهای لفظی و معنوی و نیز شماری واژه‌ها و ترکیب‌های *شهریارنامه* است که در نظم و نثر دورهٔ مختاری متداول نبود (همایی، ۱۳۶۱: ۳۷۱-۳۷۶). پس از همایی نیز، یکی از پژوهشگران به بررسی زبان عامیانهٔ *شهریارنامه* پرداخت و

این منظومه را به دوره صفویه و حتی ادوار پس از آن نیز نسبت داد (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴-۴۵۵؛ همو، ۱۳۹۶: ۱۳). با وجود این، هم در مقدمه بیگدلی بر کتاب *شهریارنامه* (۱۳۷۷: هشت-ده) و هم در شماری پژوهش‌های ادبی بدون توجه به دلایل استوار همایی، *شهریارنامه* را همچنان به عثمان مختاری نسبت داده‌اند (ر.ک: طاهری مبارکه، ۱۳۷۰: ۵۴؛ رزمجو، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۳۴-۱۳۶؛ آتشین‌جان، ۱۳۷۸: ۳/ ۵۹۷؛ ریاحی، ۱۳۸۷: ۱۴۴، ۱۶۶، ۳۳۹؛ فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/ پیش‌گفتار، بیست‌وسه؛ هرندی اصفهانی، ۱۳۹۵: ۲۴ مقدمه).

نکته بحث‌برانگیز درباره *شهریارنامه*، اختلاف گویندگان و ممدوحان آنان در نسخه‌های موجود است. برپایه حدس خالقی مطلق، *شهریارنامه* دو سراینده متفاوت و دو تحریر گوناگون دارد: یکی نگارشی کوتاه که در زمان فرمانروایی مسعودبن‌ابراهیم سروده شده و سراینده آن به احتمال بسیار، عثمان مختاری است. دیگری تحریری بلند، سروده شاعری فرخی‌نام است که آن را به دو پادشاه، احتمالاً پدر و پسر، به نام‌های محمود و عباس تقدیم کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۴). فرانسوا دوبلوا^۵ (۱۹۹۸: ۴/ ۴۷۶) نیز پس از معرفی سه نسخه *شهریارنامه*، ۸۷۱ بیت نسخه بریتانیا را سروده مختاری می‌داند و ابیات دو نسخه بانکیپور و چایکین را سروده ادوار دیگری دانسته است. برپایه این فرضیه، برخی پژوهشگران هم *شهریارنامه* را در شمار منظومه‌های دارای دو بخش کهن و نوسروده دانسته‌اند (نک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۳۳).

نظریه انتساب *شهریارنامه* به عثمان مختاری بی‌پایه است و گذشته از دلایل همایی در رد این انتساب، می‌توان به دلایلی دیگر مانند مذهب تشیع شاعر، وجود زبان شعری عامیانه، برخی مضامین داستان‌های عامیانه، شیوه روایت داستان به سبک نقالان، آمدن ساقی‌نامه در یک متن پهلوانی و آمدن برخی واژه‌ها و ترکیبات مختص منظومه‌های پهلوانی دوره صفویه اشاره کرد و می‌توان گفت *شهریارنامه* نیز به احتمال بسیار متعلق به دوره صفویه است (مختاری، بی تا: ۲۴-۳۵)؛ اما وجود چند اختلاف عمده در نسخه بانکیپور با دیگر نسخ *شهریارنامه* مانند مدت زمان سرایش این منظومه، اختلاف در نام ممدوحان و وجود ابیات افزوده بسیار و تفاوت در برخی روایات، همگی بیانگر وجود دو روایت متفاوت کوتاه و بلند از *شهریارنامه* است. برپایه دو نسخه کتابخانه بریتانیا و کتابخانه ملی، می‌توان گفت گوینده روایت کوتاه‌تر *شهریارنامه*، فردی گمنام به نام مختاری است که این منظومه را برای پادشاهی مسعودنام سروده است. ظاهراً چندی

پس از سرایش روایت کوتاه، شاعری فرخی نام که هویت او نیز بر ما آشکار نیست، ابیاتی بر *شهریارنامه* سروده مختاری افزوده و احتمالاً برخی داستان‌ها را هم تغییر داده است و آنچه را حاصل شده، به دو پادشاه به نام‌های محمود و عباس تقدیم کرده است. نظیر این گونه الگوبرداری و احیاناً انتحال‌ها را در برخی از منظومه‌های پهلوانی دیگر مانند *بیژن‌نامه* عطایی و *سام‌نامه* از شاعری به نام خواجو - که بیشتر در دوره صفویه سروده شده‌اند - می‌بینیم.

۲. پیشینه پژوهش

اگرچه پژوهش‌هایی در معرفی *شهریارنامه*، گوینده آن و همچنین بررسی برخی ویژگی‌های سبکی این منظومه، صورت گرفته است و ما در بخش پیشین بدان اشاره کردیم؛ اما به دلیل ناقص بودن بخش‌های مهمی از این منظومه و عدم آشنایی پژوهشگران با روایات آن، تاکنون پژوهش مستقلی درباره تأثیر روایات *شهریارنامه* در ادب عامه ایران نشده است و تنها در مقدمه کتاب *طومار نقالی شاهنامه*، مصحح دانشور به برخی روایات این طومار که برگرفته از *شهریارنامه* است با حدس و گمان اشاره شده است. به این نکته در دنباله مقاله اشاره خواهیم کرد.

۳. چکیده منظومه *شهریارنامه* بر پایه نسخه کتابخانه ملی

آنچه تاکنون بیشتر پژوهشگران درباره مجموعه روایات *شهریارنامه* نوشته‌اند، بنابر نسخه چایکین است. این نسخه آغاز، میانه و انجام داستان شهریار را ندارد (امیدسالار، ۱۳۹۱: ۳۳۳-۳۳۵)؛ اما خوشبختانه نسخه کتابخانه ملی کامل‌تر است و شرح روایات چنین است:

روزی میان شهریار پسر برزو با سام فرامرز، مرافعه‌ای در نخجیرگاه روی می‌دهد و سام، شهریار را بی‌پدر می‌خواند. شهریار ماجرا را برای مادرش تعریف می‌کند. مادر نزد زال می‌رود و از سام شکایت می‌کند؛ اما زال کاری از پیش نمی‌برد. شهریار از زال رنجیده می‌شود و به هندوستان می‌رود. شهریار در آنجا به هنرنمایی‌ها می‌پردازد و با دختر ارژنگ‌شاه ازدواج می‌کند. سپس نبردهایی با هیتال‌شاه دشمن خاندان ارژنگ

می‌کند و با دختر او، فرانک، آشنا می‌شود؛ اما در نهایت با دلارام دختر جمهور ازدواج می‌کند. دلارام به دست مضراب‌دیو ربوده می‌شود و شهریار برای رهایی او، از نه بیشه می‌گذرد و پس از رهایی او، به هند بازمی‌گردد و این بار با فرامرز نبرد می‌کند و در نهایت به هویت او پی‌می‌برد.

انکیس، شاه خاور، از لهراسب می‌خواهد پهلوانی به سرزمین او بفرستد تا شتر پتیاره‌ای به نام ابلیس‌دیو را از او دور سازد. لهراسب رستم را مأمور این کار می‌کند و با رفتن رستم، ارجاسب به همراه ارهنگ‌دیو، به ایران می‌تازد و طی جنگ‌هایی که روی می‌دهد، ایرانیان شکست می‌خورند. زال به‌ناچار نامه‌ای برای فرامرز می‌نویسد و از او می‌خواهد با شهریار به ایران بازگردد و اگر شهریار هم با او نیاید، اهمیتی ندارد؛ زیرا شهریار از مادری تورانی است و چندان به ایران دلبسته نیست. نامه زال به‌طور ناگهانی به دست شهریار می‌رسد و دویاره از دست نیای خود دلگیر می‌شود و تصمیم می‌گیرد که از راه چین به توران و از آن‌جا به ایران بیاید و هنرنمایی خود را نشان دهد.

شهریار پیروزی‌هایی در چین به‌دست می‌آورد و از آن‌جا روانه توران می‌شود. در این هنگام در ایران، در رویارویی فرامرز و ارجاسب، فرامرز به دست آبر جادویی ربوده می‌شود. از طرفی ارجاسب هم آگاه می‌شود که کشورش در معرض خطر است و ناگزیر می‌شود بدان‌جا بازگردد. شهریار ارجاسب را شکست می‌دهد و به ایران می‌آید و پهلوانان ایران را به بند می‌کشد و با زال روبه‌رو می‌شود. از این پس، سخن از رفتن رستم به خاورزمین و نبرد با ابلیس به‌میان می‌آید که در دنباله گفتار بدان می‌پردازیم.

رستم پس از بازگشت به ایران، با شهریار نبرد می‌کند؛ اما دیری نمی‌پاید که ارژنگ‌شاه هویت شهریار را آشکار می‌سازد و سرانجام پهلوان جوان، پس از آشتی با خانواده خود، به سپاه ایران می‌پیوندد. در این هنگام دو مشکل بزرگ برای لهراسب پیش می‌آید: نخست آمدن فرستاده سلیمان و درخواست کردن تخت کی‌خسرو، درفش کویانی و چهار زیباروی حرم‌سرا که از کی‌خسرو به یادگار مانده‌اند. دوم، شورش سرخه‌دیو فرزند شبرنگ و پیوستن او به اردوان، شاه مازندران.

شهریار با شنیدن این خبر، داوطلب نبرد با سرخه می‌شود. سرانجام پس از پیروزی ایرانیان بر سپاه مازندران و گرفتارشدن سرخه به دست شهریار، زال نیز داوطلب رفتن

به دربار سلیمان می‌شود تا با پیامبر خدا به گفت‌وگو پردازد و او را از نبرد با ایرانیان باز دارد (شهریارنامه، بی تا: الف- ۲۷۵ ب). نسخه کتابخانه ملی در این جا به پایان می‌رسد. بر پایه نسخه بریتانیا، زال نیز به دربار سلیمان^(ع) می‌رود تا با پیامبر خدا به گفت‌وگو پردازد. در آن جا از او به گرمی استقبال می‌شود و در پرسش و آزمونی هم که از او می‌شود، سربلند بیرون می‌آید (عثمان‌مختاری، ۱۳۹۲: ۸۲۹-۸۳۱). نسخه‌های روایت نخست شهریارنامه در این جا ناقص هستند و تنها برپایه روایت دوم این منظومه می‌دانیم که فرانک به دلیل کینه‌ای که از شهریار در دل داشت به او زهر می‌خوراند و در نهایت آن زن فریبکار نیز به دست رستم از بین می‌رود.

۴. بخشی از روایات شهریارنامه در کهن‌ترین طومار شاهنامه

در طومارهای نقالی‌ای که تاکنون منتشر شده‌اند، مطلب چندانی درباره نبردهای شهریار، پسر برزو، نیامده است. برپایه یکی از روایات، پس از ازدواج برزو با مهرسیمین‌عذار، دختر گرسیوز، نطفه شهریار کوه‌زاد بسته می‌شود (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۷۵). برپایه روایت هفت‌شکر شهریار به همراه خاندانش به یاری آذربرزین می‌آید. هنگامی که پهلوانی به نام سقلاب عاد، به میدان نبرد پهلوانان سیستان می‌آید، تمور اسب خود را برمی‌انگیزد. شهریار مانع او می‌شود و می‌خواهد خود به نبرد سقلاب رود؛ اما تمور مانع او می‌شود و خود به نبرد سقلاب می‌رود و در نهایت زخمی کاری از دست او برمی‌دارد. تمور هنگام مرگ، به شهریار و فرزندان خود وصیت می‌کند به آذربرزین خدمت کنند. پس از مرگ او، برزین رهسپار نبرد سقلاب می‌شود. شهریار مانع رفتن او می‌شود و از او اجازه می‌خواهد تا خود به نبرد سقلاب رود؛ اما برزین نمی‌پذیرد و به نبرد سقلاب می‌رود و او را از پای درمی‌آورد. در این طومار دیگر سخنی از شهریار نیست تا اینکه در اواخر داستان چنین آمده که پس از آشتی برزین و بهمن، پهلوانان سیستان - که یکی از آنان شهریار است - نزد جاماسب می‌آیند و او مجلس شاه را به روی دلیران سیستان می‌آراید (هفت‌شکر، ۵۶۴-۵۶۹). در دو روایت اخیر، شهریار فرزند برزوست؛ اما در یک روایت، شهریار پسر تیمور و نوه برزو خوانده شده است که به همراه پدر و برادرش تورک، به یاری برزین می‌آید و با سپاهیان بهمن جنگ می‌کند.

پس از پیروزی پهلوانان سیستان، تیمور، شهریار و تورک را پیش برزین می‌گذارد و خود به نزد زال می‌رود (طومار نقالی شاهنامه، ۹۰۰-۹۰۱). در دست‌نویسی از هفت‌لشکر به زبان کردی هم روایاتی از نبرد رستم با ابلیس دیو آمده است (اکبری‌مفاخر، ۴۹۷-۴۹۹). آنچه ذکر شد، مجموعه روایاتی است که در طومارهای شاهنامه درباره شهریار آمده است و از هیچ‌یک از آنان، در شهریارنامه نشانی نیست؛ اما در کهن‌ترین طومار نقالی مورخ ۱۱۳۵ق، روایاتی آمده است که شامل چند بخش عمده شهریارنامه است، بدون آنکه نامی از شهریار برده شود. این روایات به شرح ذیل است:

۴-۱. رفتن رستم به خاور و ربوده‌شدن فرامرز از میدان نبرد

انکیس، پادشاه خاور، پیکی به دربار لهراسب می‌فرستد و از او می‌خواهد شتر پتیاره‌ای به نام ابلیس دیو را از او دور سازد؛ لهراسب رستم را مأمور این کار خطیر می‌کند (شهریارنامه، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۱۴). در نبرد میان زابلیان و تورانیان، فرامرز هم به‌طور ناگهانی غیب می‌شود. داستان چنین است که تسلیم، پادشاه زرنگ، از دیوی مضراب‌نام که دل‌باخته دخترش بود، به ستوه آمده بود. اخترشماران گفته بودند اگر پهلوانی از نسل سام بدان‌جا بیاید، می‌تواند گزند آن دیو را از آنان دور سازد. برهمنی افسونگر فرامرز را برای انجام این کار، بدان‌جا آورده بود. فرامرز به یاری تسلیم می‌شتابد و به غار دیو می‌رود. فرامرز کشتن مضراب را در خواب از آیین جوانمردی نمی‌بیند و او را بیدار می‌کند و در نبرد با دیو، آن را از پای درمی‌آورد. او پس از ازدواج با دختر تسلیم، سوار بر کشتی به ایران می‌آید؛ اما در میان راه کشتی‌اش غرق می‌شود و به دربند خرم‌آباد می‌رسد. در این‌جا داستان فرامرز قطع می‌شود و از رستم سخن به میان می‌آید.

رستم پس از رسیدن به بارگاه انکیس‌شاه و استراحت طولانی به نبرد ابلیس می‌رود. در میانه راه به دلیل غفلت رستم، ابلیس رخس را می‌رباید و آن را در ته چاهی در ذری میان دریا حبس می‌کند. رستم به جست‌وجوی رخس می‌پردازد تا اینکه به دریای ژرفی می‌رسد. در ساحل دریا با ابلیس دیو روبه‌رو می‌شود و پس از نبرد او را به بند می‌کشد؛ اما ابلیس با نیرنگی که به کار می‌برد از دست رستم رها می‌شود.

رستم با لطف الهی به دژ می‌رود و رخس را نجات می‌دهد؛ اما با غفلت دیگری که می‌کند دوباره ابلیس رخس را می‌رباید و به دریا می‌اندازد و خود از چشم رستم دور می‌شود. تهمتن هم به ناچار به سوی انکیس باز می‌گردد. در دنباله داستان، ابلیس دیو به غارتگری خاورزمین می‌پردازد؛ اما رستم از راه می‌رسد و این بار در نبرد با او پیروز می‌شود و آن پتیاره را به بند می‌کشد.

رخس پس از غرق شدن خود را به مرغزاری در جزیره خرم‌آباد می‌رساند و در آنجا به دست فرامرز می‌افتد. سرانجام طی حوادثی که رخ می‌دهد، رستم و فرامرز یکدیگر را می‌بینند و تصمیم به بازگشت می‌گیرند. رستم ابلیس دیو را رهاورد سفر خود به ایران می‌آورد.

روایات اخیر در کهن‌ترین *طومار شاهنامه*، بدین شرح آمده است:

رفتن رستم برای رهایی پاس (*طومارنقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۷۹۴)؛ ناکامی در نبرد با اژدهایی که به دست امام علی^(ع) کشته خواهد شد (همان، ۷۹۴ - ۷۹۵)؛ نبرد با پسر نهنگال دیو در کنار دریا (همان، ۷۹۵)؛ رفتن رستم به شهر خاور و شکایت کردن پادشاه آنجا از ابلیس و نبرد رستم با آن پتیاره و به‌دریافتن رخس و رستم (همان، ۷۹۶)؛ تازش ابلیس به خاور و گریختن شاه و یاری خواستن از عابد (همان، ۷۹۶)؛ افسونگری عابد و آوردن فرامرز را از میدان نبرد هزبربلا (همان، ۷۹۶)؛ نبرد فرامرز با ابلیس و غلبه بر او و در نهایت گریختن آن پتیاره (همان، ۷۹۷ - ۷۹۸)؛ رفتن فرامرز به بندر خرمیه و دیدن شاه آنجا (همان، ۷۹۸)؛ بازگشت دوباره رستم به شهر خاور (همان، ۷۹۶)؛ افتادن رخس در شهر خرمیه و رسیدن به دست فرامرز (همان، ۷۹۸)؛ رفتن باج‌گیر، شاه خاور، به خرمیه و کشته شدن او به دست فرامرز (همان، ۷۹۶)؛ رفتن رستم به خرمیه و نبرد با فرامرز و شناختن فرزند (همان، ۷۹۹)؛ رفتن رستم به غار ابلیس و بیدار کردن آن پتیاره و کشتن او (همان، ۷۹۹)؛ رفتن رستم و فرامرز به زعفرانیه، نبرد با دیو نگهبان پاس، رهانیدن آن پهلوان و بازگشت به ایران (همان، ۷۹۹).

اگرچه ساختار روایت *طومارنقالی شاهنامه* با روایت *شهریارنامه* برابر و همسان است؛ اما چند تفاوت عمده با آن دارد که چنین است:

الف) وقوع حوادث *طومار نقالی* در دوران پادشاهی کی خسرو و در *شهریارنامه* در دوره پادشاهی لهراسب است. به نظر می‌رسد به دلیل آنکه نقالان، بیشتر روایات متأخر را به دوره کی خسرو نسبت داده‌اند، این بار نیز روایات‌های *شهریارنامه* را به پهلوانان دیگر عصر کی خسرو نسبت داده و بخش‌های دیگر آن را حذف کرده‌اند.

ب) برپایه *طومار نقالی*، انگیزه اصلی رستم از رفتن به خاور، رهایی پاس و در *شهریارنامه* کشتن ابلیس است. آشکار است که زیربنای روایت *شهریارنامه* پهلوانی‌تر است.

ج) در روایت *شهریارنامه*، از نبرد رستم با پسر نهنگال دیو در کنار دریا، نشانی نیست، بلکه رستم در کنار دریا، با ابلیس نبرد و او را گرفتار می‌کند. ظاهراً راوی *طومار*، روایت *شهریارنامه* را در ذهن داشته؛ اما به اشتباه این نبرد را به پسر نهنگال دیو نسبت داده است.

د) در *شهریارنامه* انگیزه ربودن فرامرز، نبرد با مضراب دیو است؛ اما در *طومار نقالی*، از مضراب دیو نشانی نیست، بلکه نبرد با ابلیس دیو، هدف این کار است. در *طومار نقالی*، سخن از نبرد فرامرز با ابلیس دیو به میان آمده و چنین روایت شده است که آن پتیاره در فرصتی مناسب، از دست فرامرز گریزان می‌شود، حال آنکه در *شهریارنامه*، فرامرز هیچ‌گاه با ابلیس دیو روبه‌رو نمی‌شود، بلکه رستم است که آن دیو را به بند می‌کشد؛ اما دیو رستم را فریب می‌دهد و گریزان می‌شود. در این جا راوی *طومار نقالی*، دو روایت از *شهریارنامه* را در ذهن داشته و آن دو را با هم تلفیق کرده و روایت جدیدی ساخته است.

ه) در *طومار نقالی*، صحنه نبرد رستم با ابلیس دیو، همانند صحنه نبرد فرامرز با مضراب دیو است، با این تفاوت که پس از کشته شدن آن دیو، از ازدواج قهرمان داستان با دختر پادشاه آن سرزمین - که یکی از بن‌مایه‌های اساطیری است - نشانی نیست. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این جا نیز راوی *طومار نقالی*، روایت مربوط به فرامرز را به رستم نسبت داده است.

و) برپایه روایت *طومار نقالی شاهنامه*، ابلیس دیو به دست رستم کشته می‌شود؛ اما در *شهریارنامه* رستم پس از پیروزی بر ابلیس دیو، آن پتیاره را به بند می‌کشد و به ایران می‌آورد و چندی بعد، زال او را به بارگاه سلیمان می‌برد.

۲-۴. شورش سرخه دیو و جنگ‌های ایران و مازندران

بنابر روایت *شهریارنامه*، پس از آشتی شهریار با خاندانش، به لهراسب خبر شورش سرخه دیو، پسر شبرنگ، و پیوستنش به اردوان، شاه مازندران را می‌دهند. شهریار داوطلب رفتن به نبرد سرخه می‌شود و با خود فیروز و اردشیر را می‌برد. پیش‌تر جاماسب پیش‌بینی کرده بود که کشنده سرخه دیو شهریار است. در نبرد آغازین، فیروز گرفتار می‌شود؛ اما ایرانیان پیروزی‌هایی به دست می‌آورند. مادر سرخه خبر کشته شدن شبرنگ دیو به دست برزو را به پسر می‌دهد و او را به کین‌خواهی ترغیب می‌کند. همچنین نشان غاری را که گرز دیو سپید در آن قرار داشت، به او می‌دهد. در دنباله داستان، شهریار و شبرنگ با هم درگیر می‌شوند و شهریار زخمی کاری برمی‌دارد. ایرانیان گمان می‌کنند شهریار کشته شده است و همگی داغدار می‌شوند.

سپاه ایران به فرماندهی رستم برای کین‌خواهی رهسپار مازندران می‌شود. پیش‌تر اردوان به سپاه خود فرمان داده بود تا پل آمل را ویران کنند و مانع ورود ایرانیان شوند. سپاه ایران شروع به ساختن پل می‌کند؛ اما طی حوادثی که روی می‌دهد زال و فرامرز هر دو در رودخانه می‌افتند. پس از چندی، شهریار، زال و فرامرز هر سه از مرگ رهایی می‌یابند و خود را به سپاه ایران می‌رسانند و در نبردهایی که روی می‌دهد مازندرانیان شکست می‌خورند و اردوان ناگزیر از جادوگری آذرشنگ نام کمک می‌خواهد. هنگامی که شهریار در حال نبرد با سرخه است، آذرشنگ به دودی تبدیل می‌شود و چشم شهریار را کور و او را از میدان دور می‌کند. سپس جادو برف شدیدی بر سر سپاه ایران فرومی‌بارد و ایرانیان شکست می‌خورند و لهراسب گرفتار می‌شود. رستم نامه‌ای به اردوان می‌نویسد و از او می‌خواهد تسلیم شود؛ اما اردوان به او پاسخ درشتی می‌دهد و از ارجاسب هم می‌خواهد به ایران حمله‌ور شود. شب‌هنگام جادو خود را به گرازی تبدیل می‌کند و به سپاه رستم حمله‌ور می‌شود. رستم به تعقیب او می‌پردازد و جادو

گریزان خود را به غاری می‌اندازد که گرز دیوسپید در آن‌جا بود. رستم جادو را شکست می‌دهد و در لحظه مرگ از او می‌شنود که خونش درمانگر چشم نابینای شهریار است؛ رستم نیز سر جادو را از تن جدا می‌کند. در دنباله داستان اردوان به دست رستم کشته می‌شود و فرزندش را بر تخت مازندران می‌نشانند. پس از آن، سپاه ایران با شنیدن خبر تازش ارجاسب، به ایران بازمی‌گردد؛ اما شهریار در مازندران می‌ماند. سرانجام ارجاسب شکست می‌خورد و شهریار هم به‌طور ناگهانی سرخه را می‌بندد و او را به بند می‌کشد.

خلاصه این بخش از *شهریارنامه*، در کهن‌ترین طومار *شاهنامه* چنین است:

آمدن اولاد و آوردن خیر شورش سخره، پسر ارژنگ‌سالار (طومارنقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۰۴)؛ داوطلب شدن توربن جهانگیر برای نبرد با سخره و رفتن با اردشیر و فرامرز (همان، ۸۰۴)؛ پیشگویی سیمرخ از پیروزی توربن جهانگیر (همان، ۸۰۴)؛ شکست تور از سرخه و گریختن او و گرفتاری اردشیر (همان، ۸۰۷)؛ رفتن کی خسرو و رستم به مازندران و رسیدن به رودخانه (همان، ۸۰۸)؛ بردن کشتی‌ها و غرق شدن فرامرز، جهان‌بخش، زال و تیمور (همان، ۸۰۸)؛ پیداشدن پهلوانان و صف‌آرایی دو سپاه (همان، ۸۰۸)؛ نبرد تور و سخره و زخم خوردن تور و کشته شدن دیو (همان، ۸۰۸-۸۰۹)؛ آمدن آزرشم جادو، مادر سخره، و سرگردان شدن رستم در جنگل (همان، ۸۰۹)؛ بارش برف بر ایرانیان و گرفتار شدن کی خسرو و پهلوانان (همان، ۸۰۹)؛ رهایی تیمور و جهان‌بخش از آب و نبرد با باج‌گیران اردوان و درنهایت گرفتار شدن آن دو (همان، ۸۰۹-۸۱۰)؛ پیکرگردانی آزرشم جادو به گراز و کشته شدن او به دست تهمتن (همان، ۸۱۰)؛ کشته شدن اردوان به دست رستم و رهایی کی خسرو و پهلوانان (همان، ۸۱۰)؛ تازش افراسیاب به ایران و در نهایت شکست خوردن او (همان، ۸۱۱).

اگرچه ساختار دو روایت منظوم و منثور یکسان است؛ اما در مواردی چند اختلاف دارند:

الف) در *شهریارنامه*، سخره، فرزند شبرنگ و در روایت *طومارنقالی*، فرزند ارژنگ‌دیو است. به‌نظر می‌رسد روایت نقلی ساختگی است و راوی به‌دلیل آنکه با

داستان‌های شبرنگ آشنایی نداشته است، سخره را فرزند ارژنگ خوانده؛ زیرا این دیو، در ذهن مردم شناخته‌تر بوده است.

ب) در *شهریارنامه*، شهریار داوطلب نبرد با سرخه می‌شود و فیروز طوس و اردشیر را همراه خود می‌برد؛ اما در روایت طومار، توربن جهانگیر داوطلب می‌شود و همراهانش اردشیر و فرامرز هستند. بدیهی است چهره شهریار برای راوی طومار ناشناخته بوده؛ بنابراین قهرمان داستان خود را توربن جهانگیر - که یکی از شخصیت‌های نوظهور بیشتر طومارهای نقالی است - معرفی کرده است. فیروز نیز برای او ناشناخته بود و به جای او از فرامرز نام برده، حال آنکه در دنباله داستان، از کمین فرامرز در برابر رستم یک‌دست سخن رفته است و از رفتن او به مازندران نشانی نیست؛ بنابراین روایت *شهریارنامه* منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

ج) در *شهریارنامه*، جاماسب شکست سخره را به دست شهریار پیش‌بینی می‌کند؛ اما در روایت *طومار نقالی*، سیمرخ این نقش را بر عهده دارد. دلیل این مسئله آن است که وقوع روایت در دوره کی‌خسروست و از آن‌جا که بر پایه متون کهن و از جمله *شاهنامه*، نخستین حضور جاماسب در سیر داستان‌های حماسی، دوره پادشاهی لهراسب است، در روایت *طومار نقالی* به‌ناچار این پیشگویی را به سیمرخ نسبت داده‌اند.

د) در *شهریارنامه* مادر سخره است که او را به کین‌خواهی از خون پدرش شبرنگ برمی‌انگیزد و از گرز دیوسپید یاد می‌کند که باید آن را به دست آورد؛ اما در روایت *طومار نقالی*، نه تنها از مادر سرخه نشانی نیست، بلکه بن‌مایه اساطیری زیناوندشدن قهرمان با سلاح نیاکان هم فراموش شده است.

ه) در روایت *طومار نقالی*، پهلوانان نوظهور دیگری مانند تیمور و جهان‌بخش حضور دارند، حال آنکه در *شهریارنامه*، نشانی از آنان نیست. شاید دلیل آن این است که زمان پیدایش روایت این منظومه، چندی پیش از ورود این پهلوانان نوظهور در داستان‌های پهلوانی ایران بوده است.

و) چند اختلاف دیگر هم در دو روایت هست: در *شهریارنامه*، شهریار زخمی کاری برمی‌دارد و برای مدتی غایب می‌شود؛ اما در روایت *طومار نقالی*، نشانی از این حادثه نیست. در *شهریارنامه* به امر اردوان، پل رودخانه را می‌شکنند؛ اما در *طومار نقالی* سخن

از بردن کشتی‌های ایرانیان است. در *شهریارنامه*، شهریار به دست ارژنگ‌جادو کور و در اواخر داستان، با خون سر او بینا می‌شود؛ اما در روایت نقالی، از این پیشامد نشانی نیست. در *شهریارنامه* ارجاسب به ترغیب اردوان به ایران می‌تازد؛ اما در روایت *طومار نقالی* افراسیاب به محض آنکه خبر گرفتاری کی‌خسرو را می‌شنود، به ایران حمله‌ور می‌شود. در *شهریارنامه* گرفتاری سخره به دست شهریار، در پایان داستان روی می‌دهد و شهریار او را با خود به ایران می‌آورد؛ اما برپایه روایت *طومار نقالی*، سخره پیش از مرگ اردوان و آزرشم‌جادو و به دست توربن جهانگیر کشته می‌شود.

۳-۴. رفتن زال به نزد سلیمان پیامبر

برپایه *شهریارنامه*، پس از پیوستن شهریار به سپاه ایران، فرستاده‌ای از سوی سلیمان به بارگاه لهراسب می‌آید و با تهدید از او نغایسی مانند تخت گوهرین کی‌خسرو، درفش کاویانی و چهار کنیز ماه‌روی کی‌خسرو طلب می‌کند.

با پیشنهاد زال، لهراسب صبر می‌کند تا از نبرد سرخه فارغ شوند، سپس زال به نمایندگی از ایرانیان خود به بارگاه سلیمان می‌رود تا مسئله را فیصله دهد. پس از سرکوبی شورش مازندران، زال ابلیس‌دیو و سرخه را به همراه چهار کنیز ماه‌روی کی‌خسرو به درگاه سلیمان می‌برد و در آن‌جا مورد استقبال قرار می‌گیرد و از آزمون‌های پیامبر خداوند سربلند بیرون می‌آید.

در *طومار نقالی شاهنامه* پس از جنگ‌های کی‌خسرو و گرفتن انتقام خون پدر از افراسیاب، روایتی از ارتباط ایرانیان با سلیمان نبی آمده است که چکیده‌وار چنین است: آمدن پیک سلیمان و فراخواندن کی‌خسرو به دین خدا (*طومارنقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱: ۸۲۶)؛ رفتن رستم به نزد سلیمان و نبرد با عفریت‌دیو و کشتن آن (همان، ۸۲۷)؛ دین‌آوری رستم و بازگشت به ایران و بیان آن حوادث (همان، ۸۲۸)؛ دین‌ناپذیری کی‌خسرو و مغرور شدن او و آمدن زرین‌کمرشاه فرستاده دیگر سلیمان (همان، ۸۲۸)؛ بی‌احترامی کی‌خسرو به پیک سلیمان و فرستادن گیو به دربار او و قهر کردن پیامبر (همان، ۸۲۸)؛ بردن گیو نامه سلیمان را به سیستان و رفتن دوباره رستم به دربار سلیمان و نشان‌دادن

هنر‌نمایی‌های خود (همان، ۸۲۹-۸۳۱)؛ نبرد سلیمان و کی‌خسرو و گرفتارشدن شاه ایران و به‌دار آویخته‌شدن او (همان، ۸۳۲).

از آن‌جا که آن بخش از روایت *شهریارنامه* دربارهٔ چگونگی رفتن زال به دربار سلیمان و فرجام آن دیدار، به طور کامل به دست ما نرسیده است، نمی‌توان روایت *طومار نقالی* را بازتابی از روایت *شهریارنامه* دانست؛ اما به دلیل آنکه جایگاه این روایت در *طومار نقالی*، اندکی پس از دو روایت مسلم از *شهریارنامه* است، شاید بازتابی از داستان رفتن زال به دربار سلیمان- که در *شهریارنامه* است- در روایت *طومار نقالی* هم آمده باشد. ذکر چند نکته بی‌فایده نیست:

الف) دربارهٔ تأثیر روایات سلیمان بر ادب فارسی، پژوهش‌های بسیاری شده است و برخی پژوهشگران به بررسی آن پرداخته‌اند (ر.ک: داوری، ۱۳۹۱: ۲۴-۴۸) و در متون ادب فارسی ویژگی‌های برجسته‌ای به سلیمان^(ع) مانند پادشاهی و اقتدار، خردمند، داشتن وزیر خردمند، و تسلط او بر جن و انس، نسبت داده‌اند (ر.ک: صحرايي، ۱۳۸۷: ۱۳۹). هم‌زمانی پادشاهی سلیمان و کی‌خسرو نیز نکتهٔ دیگری است که در شماری متون تاریخی آمده است و برپایهٔ برخی روایات، سخن از گریختن کی‌خسرو از پیش روی سپاه سلیمان آمده است (رستم‌نامه، ۱۳۸۷: مقدمه، سی‌وپنج و سی‌وشش). این نکته که در *طومار نقالی* گفته شده کی‌خسرو به فرمان سلیمان به دار آویخته می‌شود، در حدود بررسی‌های نگارنده، در جای دیگری نیامده است و احتمالاً این روایت را از برخی منابع تاریخی متاخر (ر.ک: همان: پاورقی، سی‌وشش) گرفته‌اند.

ب) چند روایت از ارتباط رستم و سلیمان در برخی منظومه‌های متأخر (همان، ۵-۱۷؛ زرین‌قبا‌نامه، ۱۳۹۳: ۴۷-۵۴) و نیز در روایات عامیانه (انجوی‌شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۱۰/۲-۱۲۶، ۱۶۰) آمده است که هستهٔ اصلی این روایات، فراخواندن سلیمان ایرانیان را به دین اسلام است؛ حال آنکه در *شهریارنامه*، سلیمان از لهراسب نفیسی را طلب می‌کند و و درحقیقت از او باج‌خواهی می‌کند. بازتاب این روایت را تنها در یک روایت نقالی می‌بینیم که برپایهٔ آن، سلیمان فرستادگان خود را برای گرفتن مالیات به دربار کاووس می‌فرستد، با این تفاوت که در پایان این روایت نیز مانند دیگر روایات، سخن از دین‌پذیری رستم به‌میان آمده است (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

ج) یک احتمال هست که آمدن زرین‌کمرشاه فرستاده دیگر سلیمان به ایران - که در طومار نقالی آمده است - بازتابی از داستان *زرین‌قبانامه* باشد که بررسی این نکته، در حال حاضر از مجال این گفتار خارج است.

۴-۴. رستم سحرگشای قلعه آمل

مصحح کهن‌ترین طومار *شاهنامه*، در مقدمه فاضلانۀ خود بر این کتاب نوشته است: جزو القاب و صفاتی که کی‌خسرو در خطاب به رستم برای این پهلوان به‌کار برده، «سحرگشای قلعه آمل» است؛ اما در میان داستان‌های فراوان رستم در متون رسمی و نقالی و عامیانه - در حدود بررسی‌های نگارنده - روایتی نیست که در آن تهمتن، افسون و طلسم دژی را در آمل شکسته و گشوده باشد و اگر این ترکیب ناظر بر هفت‌خان رستم و نبردهای او با دیوان جادوان در مازندران ... نباشد، از اشارات نادر، یگانه و مبهم داستانی است که روایت مفصل آن، فعلاً معلوم نیست و شاید پس از چاپ سایر طومارها و داستان‌های نقالی به‌دست آید (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۹۸)

به‌نظر می‌رسد انتساب این لقب به رستم، برگرفته از بخش نبرد ایرانیان با سپاه اردوان و سرخه در *شهریارنامه* باشد، هرچند که در طومار نقالی کی‌خسرو این لقب را چندی پیش از وقوع این رویداد و در دوران جنگ‌های برزو با ایرانیان، به رستم داده است. برپایه *شهریارنامه* رستم پس از کشتن ارژنگ، به آمل بازمی‌گردد و ناگهان سواری نزد او می‌آید و می‌گوید پس از رفتن او، سرخه بر سپاه ایران حمله آورد و شکست سختی به آنان داد. رستم پس از نبرد با سرخه و گریزانیدن او، فرمان آتش‌زدن قلعه آمل را می‌دهد. سپاه ایران در زیر آن دژ، نقبی می‌زنند و درون آن را پر از نفت و چوب می‌کنند و آتش می‌زنند.

این روایت از *شهریارنامه* را در *طومار نقالی شاهنامه*، با اندکی تفاوت مشاهده می‌کنیم. برپایه روایت این طومار، با افسونی که آزرشم جادو می‌کند دور شهر ساری (در *شهریارنامه* آمل) را آتش فرامی‌گیرد و ایرانیان با دیدن آن، توان پیشروی خود را از دست می‌دهند. شب‌هنگام رستم خود را به آزرشم می‌رساند و او را از بین می‌برد. پس

از کشته شدن جادو، توفانی برمی‌خیزد و طلسم شهر ساری شکسته می‌شود (طومار تقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۱۰).

۴-۵. نکته‌ای درباره فرجام زندگی شهریار

برپایه نسخه بانکیپور، سرانجام، شهریار با خیانت فرانک مسموم می‌شود و جان می‌سپارد. رستم نیز در کین‌خواهی از خون نبیره، آن زن چاره‌جو را از بین می‌برد (یوسفی، ۱۳۷۳: ۸۰). نگارنده احتمال می‌دهد روایت منحصر به فردی که درباره پایان زندگی آذربرزین در طومار حاضر آمده، بازتابی از روایت مرگ شهریار است. توضیح آنکه درباره پایان زندگی آذربرزین، سه روایت در دست است: الف) در بیشتر روایات سخن از مرگ طبیعی اوست: «به هیچ پادشاه اطاعت نکردند تا دنیای فانی را وداع کرده و در دخمه رستم مسکن نمودند» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۵۷۰). در یکی از تاریخ‌های متأخر نیز چنین آمده است: «آذربرزین به سیستان رفت بعد از ادراک حلاوت کامرانی، رخت به ریاض جاودانی کشید» (سیستانی، ۱۳۸۹: ۴۵). در یک روایت نیز سخن از نپذیرفتن سپهسالاری هما و رفتن به سیستان شده که به احتمال بسیار به همان مرگ طبیعی از دنیا رفته است (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۲۳؛ ب) روایتی که برپایه آن آذربرزین به همراه زال به باغی می‌رود و ناپدید می‌شود (طومارکهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۹۵۹؛ ج) برپایه کهن‌ترین *طومار شاهنامه*، همای به آذربرزین، تخار و مرزبان زهر می‌خوراند و آن‌ها را از پای درمی‌آورد. بانوگشسب با شنیدن خبر مرگ برزین خود را به همای می‌رساند و با تیغ خود، او را از پای درمی‌آورد (طومار تقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۹۰۷).

چنان‌که دیده می‌شود روایت کشته شدن شهریار به دست فرانک و انتقام گرفتن رستم با مسموم شدن برزین به دست همای و کین‌خواهی بانوگشسب، بسیار به هم نزدیک است: دو قهرمان به دست زنانی که بدخواه آن‌دو هستند، مسموم می‌شوند. هردو زن چاره‌گر، مقام پادشاهی داشته/ دارند و در نهایت کین‌خواه آن قهرمان مقتول، رستم و یا یکی از افراد خاندان وی هستند. ظاهراً روایت منحصر به فرد کشته شدن آذربرزین برگرفته از روایت *شهریارنامه* است و عکس آن ممکن نیست؛ زیرا در منابع کهن‌تر به‌ویژه *بهمن‌نامه*، به این نکته اشاره نشده است، پس این احتمال هست که راوی

طومار، روایت *شهریارنامه* را در ذهن داشته؛ اما آن را مانند دیگر روایت‌های این منظومه، به دیگر قهرمانان نسبت داده است. در گفتنی است داستان کین‌خواهی رستم از فرانک و بانوگشسب از همای، تقلیدی از داستان کشته‌شدن سودابه به دست رستم است.

۵. نتیجه‌گیری

در ادب عامیانه ایران، مجموعه روایاتی که از شهریار، پسر برزو، آمده اندک و منحصر به چند اشاره کوتاه است، چنان‌که در این چند اشاره کوتاه هم، شهریار نقش مهم و چشمگیری ندارد. در کهن‌ترین طومار *شاهنامه*، چند روایت مفصل از *شهریارنامه* هست، قهرمان این داستان‌ها نیز پهلوانان دیگر خاندان رستم هستند و از شهریار نشانی نیست. به نظر می‌رسد داستان‌های پهلوانی شهریار، به‌طور کامل و با قهرمانی مشخص، به دست بیشتر نقالان و راویان نرسیده است و احتمالاً مجموعه آگاهی راویان درباره این پهلوان، منحصر به این نکته بود که برزو فرزندی شهریار نام داشت، بدون آنکه از کارهایش آگاهی داشته باشند. شمار اندک دست‌نویس‌های *شهریارنامه* و فراموش شدن روایات شهریار در میان توده مردم، این حدس را تقویت می‌کند.

راوی کهن‌ترین طومار *شاهنامه* آنچه را از روایات *شهریارنامه* در ذهن داشته، در جای‌جای طومار خود وارد کرده و شیوه کار او چنین است که گاهی بخش‌های گوناگون این منظومه را با یکدیگر تلفیق کند و یا اعمال قهرمانی را به قهرمان دیگری نسبت دهد. نکته‌ای که در بررسی و سنجش روایات *شهریارنامه* با روایات این طومار می‌بینیم این است که سیر روایت‌های *شهریارنامه* نسبت به *طومار نقالی* منطقی‌تر و مفصل‌تر است. یکی از مشخصه‌های روایات طومار اخیر این است که فاقد برخی بن‌مایه‌های اساطیری کهنی است که در *شهریارنامه* آمده است. با توجه به این نکته می‌توان گفت که دوره پیدایش روایات *شهریارنامه*، احتمالاً مدت‌ها پیش از پیدایش روایات این طومار بوده است.

در مجموعه روایاتی که درباره رفتن رستم/ زال به نزد سلیمان به دست ما رسیده، دو دلیل برای این کار ذکر شده است: یکی باج‌خواهی سلیمان از ایرانیان، و دوم

فراخواندن ایرانیان به دین خدایی. به احتمال بسیار صورت نخست این دسته روایات، همان باج‌خواهی و احیاناً کشورگشایی‌های سلیمان بوده است که در *شهریارنامه* و یکی از طومارهای نقالی هم دیده می‌شود؛ اما با گذشت زمان و همراه با گسترش تعصبات مذهبی به‌ویژه در دوره صفویه، دیگر مردم ایران نمی‌توانستند دو امر ناپسند باج‌خواهی و کشورگشایی را - که هر دو بیانگر دل‌بستگی به تعلقات دنیوی است - به سلیمان نبی (ع) نسبت دهند؛ بنابراین راویان و داستان‌گزاران، ناگزیر در اصل روایت دست بردند و باج‌خواهی سلیمان را از روایت خود حذف کردند و به جای آن هدف والایی مانند ترویج دین خداوند و جهاد با کافران را به او نسبت دادند و این چنین روایات کردند که آن دسته از ایرانیان که دین پیامبر را پذیرفتند، رستگار شدند و آن کسانی که از پذیرش دین پیامبر خدا سر باز زدند، مانند کی خسرو بدفرجام شدند.

پی‌نوشت‌ها

1. Rieu
2. AbdulMuqtadir

منابع

- آتشین‌جان، بابک (۱۳۷۸). «شهریارنامه». *دانشنامه ادب فارسی*. ج ۳. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). *متون منظوم پهلوانی*. تهران: سمت.
- اته، هرمان (۲۵۳۶). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۵). «رستم و ابلیس دیو». *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*. ج ۴. تهران: مرکز **دائرةالمعارف بزرگ اسلامی**.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۶). «باز هم در باب *شهریارنامه*». *بخارا*. س ۱۹. ش ۱۱۸. صص ۱-۱۶.
- ----- (۱۳۸۱). «*بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی*».
- *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ----- (۱۳۹۱). «شهریارنامه». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. ج ۴. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. ۳ ج. تهران: علمی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۵). «نکته‌ای درباره‌ی *شهریارنامه*». *بخارا*. س ۱۹. ش ۱۱۶. صص ۲۲-۲۴.
- خانلری، زهرا (۱۳۴۸). *فرهنگ ادبیات فارسی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- داوری، پریسا (۱۳۹۱). «تأثیر روایت قرآن از داستان حضرت سلیمان^(ع) در ادب فارسی». *نقد و ادبیات تطبیقی*. س ۲. ش ۵. صص ۲۳-۵۲.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *رستم‌نامه* (۱۳۸۷). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: میراث مکتوب.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۷). *فردوسی*. تهران: طرح نو.
- ریپکا، یان (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه‌ی ابوالقاسم سری. تهران: سخن.
- *زرین‌قبانامه* (۱۳۹۳). تصحیح سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سیستانی، ملک‌شاه حسین (۱۳۸۹). *احیاء الملوک*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.
- *شهریارنامه* (۱۳۷۷). به کوشش غلام‌حسین بیگدلی. تهران: پیک فرهنگ.
- *شهریارنامه* (بی‌تا). دست‌نویس کتابخانه ملی. ش ۱۷۵۷۸۶۹.
- صحرایی، قاسم (۱۳۸۷). «تصویر سلیمان نبی در کتب آسمانی و مقایسه آن با تصویر سلیمان در ادب فارسی تا قرن هشتم». *بهار ادب*. س ۱. ش ۱. صص ۱۲۴-۱۴۱.
- صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۵۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- طاهری مبارکه و محمد غلام (۱۳۷۰). «عثمان مختاری، شاعری ناشناخته». *ادبستان*. ش ۱۶. صص ۵۴-۵۵.
- *طومار کهن شاهنامه فردوسی* (۱۳۹۰). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
- *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عثمان مختاری (۱۳۹۲). *دیوان*. تصحیح جلال همایی. تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- *مجم‌التواریخ و القصص* (۱۳۸۳). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.

چند روایت از شهریارنامه در ادبیات عامیانه ایران _____ رضا غفوری

- مختاری (بی تا). *شهریارنامه*. تصحیح رضا غفوری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار (زیر چاپ).

----- (بی تا). *شهریارنامه*. دستنویس کتابخانه بریتانیا. ش Add.24095.

- *مشکین نامه: طومار حسین بابامشکین* (۱۳۸۶). به اهتمام داوود فتح علی بیگی. تهران: نمایش.

- مصاحب، غلام حسین (۱۳۸۱). *دائرةالمعارف فارسی*. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.

- مول، ژول (۱۳۴۵). *دیبچه شاهنامه*. ترجمه جهانگیر افکاری. تهران: سازمان کتاب های جیبی.

- *نثر نقالی شاهنامه* (۱۳۹۴). تصحیح رضا غفوری. شیراز: سیوند.

- نظامی عروضی (۱۳۷۴). *چهارمقاله*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: جامی.

- نولدکه، تئودور (۱۳۸۴). *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: نگاه.

- هرندی اصفهانی، حمزه بن محمدخان (۱۳۹۵). *دیبچه پنجم شاهنامه*. تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد حسینی وردنجانی. تهران: سخن.

- *هفت لشکر* (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- همایی، جلال (۱۳۶۱). *مختاری نامه*. تهران: علمی و فرهنگی.

- یوسفی، غلام حسین (۱۳۷۳). *فرخی سیستانی*. تهران: علمی.

- Abdul Muqtadir (1932). *Catalogue of the Persian and Arabic manuscripts of the Oriental. Public Library of Bankipore*. Calcutta,

- De Blios, François (1998). "Épics" . *Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. NewYork. vol. 8. pp. 474- 477.

- Rieu Charles (1881). *Catalouge the Persian Manuscritps in the British Museem*. vol. 2. Ludgate hill.

